

<b>مرو</b>

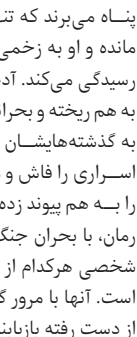
### جنگ و گذشته مدفون

● **شرق**: «صبح فردای شبی که فداها خانه حوا را سوزاندند و پدرش را بردند، حوا از خواب شقایق‌های دریایی بیدار شد. هسان موقع که لباس می‌پوشید، احمد که تمام شب را نخوابیده بود، از اتاق خواب بیرون آمد، به تماشای آسمان ایستاد که در آن‌سوی پنجره روشن می‌شد؛ تابه‌حال نشده بود که احمد با دیدن آفتاب سحرگاه احساس کند دیرش شده. وقتی دختر از اتاق خواب بیرون زد، از دختر هشت‌ساله سابق بزرگ‌تر می‌نمود؛ احمد چمدان دختر را گرفت و دختر به دنبالش از در بیرون رفت. احمد دختر را تا وسط خیابان برده بود که سر بلند کرد و به چیزی که زمانی خانه دختر بود نگاه کرد. گفت، حوا، باید برویم، اما هیچ‌کدام از جایشان جنب نخوردند.» این آغاز زمانی است با نام «منظومه‌ای از پدیده‌های حیاتی» از آنتونی مارا که با ترجمه فرزانه قوچلو و محمدرضا جعفری در نشر نو منتشر شده است.

آنتونی مارا از نویسندگان معاصر آمریکایی است که در سال ۱۹۸۴ ر واشنگتن متولد شده است. او نویسنده‌ای است که برای آثار مختلفش جوایز گوناگونی کسب کرده و همین زمانی که اخیراً از او به فارسی ترجمه شده نیز جوایزی به دست آورده است. آنتونی مارا نویسنده‌ای است که در سراسر اروپای شرقی تحصیل و زندگی و سفر کرده و اکنون در کالیفرنیا زندگی می‌کند. «منظومه‌ای از پدیده‌های حیاتی» زمانی است که ماجراهای آن در دهکده‌ای دورافتاده در چین در آخرین روزهای دسامبر ۲۰۰۴ می‌گذرد. جنگ، وضعیت را به حالت بحرانی در آورده است. حوا، دختر بچ‌های هشت‌ساله است که در جنگل پناه

### منظومه‌ای از پدیده‌های حیاتی

آنتونی مارا ترجمه فرزانة قوچلو محمدرضا جعفری نشر نو



گرفته است. او شاهد بحرانی است که در کنارش درحال وقوع است. سربازان روس پدرش را می‌برند و خانه‌شان را به آتش می‌کشند. احمد، همسایه و دوست قدیمی پدرش است که حورا با خود می‌برد. آنها به بیمارستان م‌بماران‌شده‌ای پناه می‌برند که تنها یک پزشک برایش باقی مانده و او به زخمی‌ها و مجروحان جنگ داخلی رسیدگی می‌کند. آدم‌هایی که زندگی‌شان با جنگ به هم ریخته و بحرانی شده، در طول پنج روز نگی به گذشته‌هایشان می‌زنند و در مرور خاطراتشان اسراری را فاش و مرور می‌کنند که زندگی آنها را به هم پیوند زده است. زندگی آدم‌های این زمان، با بحران جنگ تکه‌تکه شده و سرگذشت شخصی هرکدام از آنها قطعه‌ای از کلیت روایت است. آنها با مرور گذشته می‌خواهند آنچه را که از دست رفته باز یابند.

در پایان کتاب، گفت‌وگویی کوتاه با آنتونی مارا ترجمه شده که او در بخشی از آن درباره اینکه چرا زمانی درباره چنین نوشته می‌گوید: «… فهمیدم چچن جایی است که نمی‌دانی چطور هیچی‌اش می‌کنند و نمی‌توانستم روی نقشه پیدایش کنم، اما پیامد جنگ‌هایش تا شمال و به جای دوری مثل پرتزبورگ رسیده بود که در آنجا هر روز سربازهای جنگ دیده روس را می‌دیدم که در ایستگاه‌های مترو صدقه می‌خواستند. شروع کردم به خواندن روایت‌هایی مستند از چنین و به‌سرعت مجذوب شدم. تاریخ و فرهنگ آن نویسندگانی نظیر تالستوی و لورماتوف و پوشکین را مسحور خود کرده بود. گزارش‌هایی که من از مردم عادی چچن در موقعیت‌های استثنائی خواندم، از آن نوع گزارش‌هایی بود که احساس می‌کردم باید به کمک ادبیات داستانی حیات دوباره پیدا کنند.» آنتونی مارا می‌گوید وقایع زمان در چچن می‌گذرد چراکه اینجا منطقه‌ای است که کشمکش‌های اخلاقی شخصیت‌ها در آن بزرگ جلوه می‌کند و شخصیت‌های زمان همان چیزی را می‌خواهند که دیگر مردمان جهان می‌خواهند: صلح. اما وضعیت عینی جهان بیرون از اراده آدم‌هایش حرکت می‌کند و آنها را وادار می‌کند به گونه‌ای جز آنچه می‌خواهند زندگی کنند. در بخشی دیگر از این زمان می‌خوانیم: «هجده روز تمام ناتاشا طوری خوابید که انگار سرزمین خیالی سرپوشیده‌اش وطن حقیقی او بود، وطنی که روزی پانزده ساعت به این بشر می‌گردانند. خوب، پس چه کاری از دست سونیا برمی‌آید؟ ناتاشا اینجا بود، سالم، زنده و آن‌قدری واقعی که می‌شد دوباره ازش عصبانی شد. سونیا در نور یکنواخت و سفید صبح با فنجان چای داغ در دست وارد اتاق خواب خواهرش شد، بدن خواهرش را وارسی کرد، طوری که انگار جنازه‌ای را وارسی می‌کند، یا بیماری را اغماء را، یا کسی را که خودش زمانی، مدت‌ها پیش، به او رشک می‌برد. نگاه خیره‌ا‌ش بر اجنای سرین او خزید، بر زاویه عجیب آرنج‌ها که می‌توانست به اراده خودش جابه‌جا و خم و راست‌شان کند، بر لبه‌های جویده ناخن‌هایش، بر پاهایش که همچنان کشیده بود و همچنان نرم بود…»

## ادبیات

مروری برمان «برده آهنین» از علی شروقی

# آینه‌ای مقابل ناخودآگاه مخاطب

**محمدمعین شرفایی**



می‌شود. حامد به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود و با پرستار جهانگیر خان روبه‌رو می‌شود؛ پرستاری جوان به نام پرنیان که هوش از سر حامد می‌برد. در دیدار اول امکان مصاحبه با جهانگیر خان، به‌دلیل کسالت، فراهم نمی‌شود. اما حامد وارد رابطه‌ای گنگ و عجیب با پرنیان می‌شود. پرنیان ابتدا سعی دارد حامد را حفظ و او را شیفته خود کند، اما ورق برمی‌گردد. از طرفی حامد در زندگی مرشدهی دارد که مهناز، دختر عمه اوست. او قبلاً عاشق مهناز بوده اما حالا دوستی‌شان صمیمانه ولی غاری از عشق است. حامد تمام جزئیات زندگی‌اش را برای مهناز تعریف می‌کند و به‌نوعی این رفاقت در کنار جزئیات و موقعیت‌های زمان به‌خوبی برای حامد گره‌گشا می‌شود. حامد چند بار دیگر هم به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود اما موفق به دیدار با جهانگیر خان نمی‌شود. از آن سو احمد امیدوار، که حالا با حامد دوست شده، می‌گوید کسالت جهانگیر خان برطرف نشده و بهتر است مصاحبه به‌صورت مکتوب انجام شود. این‌س موضوع شک حامد را برمی‌انگیزد. از آن سو پرنیان، پرستار جهانگیر خان، نیز با حامد سرد شده است.

یک روز که حامد به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود و باز هم امکان مصاحبه می‌شود، اما حامد وارد رابطه‌ای گنگ و عجیب با پرنیان می‌شود. پرنیان ابتدا سعی دارد حامد را حفظ و او را شیفته خود کند، اما ورق برمی‌گردد. از طرفی حامد در زندگی مرشدهی دارد که مهناز، دختر عمه اوست. او قبلاً عاشق مهناز بوده اما حالا دوستی‌شان صمیمانه ولی غاری از عشق است. حامد تمام جزئیات زندگی‌اش را برای مهناز تعریف می‌کند و به‌نوعی این رفاقت در کنار جزئیات و موقعیت‌های زمان به‌خوبی برای حامد گره‌گشا می‌شود. حامد چند بار دیگر هم به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود اما موفق به دیدار با جهانگیر خان نمی‌شود. از آن سو احمد امیدوار، که حالا با حامد دوست شده، می‌گوید کسالت جهانگیر خان برطرف نشده و بهتر است مصاحبه به‌صورت مکتوب انجام شود. این‌س موضوع شک حامد را برمی‌انگیزد. از آن سو پرنیان، پرستار جهانگیر خان، نیز با حامد سرد شده است.

یک روز که حامد به خانه جهانگیر فاتحی می‌رود و باز هم امکان مصاحبه می‌شود، اما حامد وارد رابطه‌ای گنگ و عجیب با پرنیان می‌شود. پرنیان به او می‌گوید که می‌خواهد رازی را فاش کند. پرنیان می‌گوید مطمئن است که این آدمی که در این خانه است و امیدوار «جهان صدایش می‌زند، نویسنده نیست. حامد همچنین از پرنیان می‌شنود که احمد امیدوار او را برای پرستاری به جهان معرفی کرده است. پرنیان نمی‌داند اسم واقعی کسی که از او پرستاری می‌کند چیست. تا اینجا قصه ما می‌فهمیم که این بازی‌ها زیر سر احمد امیدوار بوده تا بتواند پولی به جیب بزند. این نقطه اوج اما زمانی به کشف و شهود می‌رسد که حامد به‌طور اتفاقی کتاب‌های امضاشده جهانگیر فاتحی را در مطب پزشک قلب و عروقی به نام دکتر ظهوری می‌بیند. با دکتر دراین‌باره صحبت می‌کند و به سرنخ موثق‌تری می‌رسد: یک کتابفروش قدیمی به نام منوچهر، که با بسیاری از نویسندگان ایران حشر و نشر داشته است.

حامد و مهناز به‌بهانه تحقیق درباره زندگی فاتحی سراغ منوچهر می‌روند و می‌فهمند که بعد از ناپدیدشدن او چند نفر سعی می‌کنند خودشان را به نام او جا بزنند؛ اما در نهایت جهانگیر فاتحی ناپدید می‌شود و معلوم نیست چه بلایی سرش می‌آید. در این بین نام احمد امیدوار هم به زبان منوچهر می‌آید.

در طول زمان ما می‌فهمیم که احمد امیدوار توانایی عجیبی در تقلید صدا و تقلید امضا و نوشتار دارد. این اطلاعات به‌صورت بسیار نامحسوس به خواننده داده می‌شود و در ملاقات با منوچهر این موارد یادآوری می‌شود. در اواخر زمان می‌بینیم که گرچه انگار راوی نمی‌خواهد بپذیرد ک جهانگیر فاتحی واقعاً آتی نبوده که به او وعده داده شده بود، اما مخاطب سرانجام همان چیزی را می‌فهمد که راوی دریافت‌ه است.

**مروری بر ساختارمان**

نام زمان یادآور سقوط دیوار برلین در ۱۱ نوامبر

سال نوزدهم • شماره ۴۱۲۸ • روزنامه **شرق**

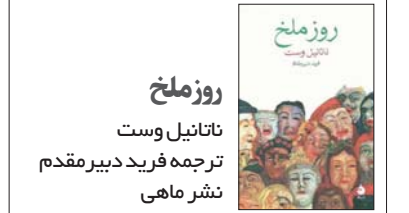
<b>شیرازه</b>

### آشفالذاتی رویاها

● **شرق**: «ساعت کاری به پایانش نزدیک می‌شد که تاد هکت از خیابان روبه‌روی دفترش هیاهویی شنید. جیرجیر چرم و جرنج‌جرنج آهن درهم می‌آمیختند و سم‌کوبه هزار اسب آن هر دو را در خود محو می‌کرد. تاد شتابان به سمت پنجره رفت. سپاهی سواره و پیاده در حرکت بود، مثل جماعتی آشفته با صفوفی درهم‌شکسته، گویی گریزان از شکستی سهمگین. نیم‌تنه نظامی سربازان سواره‌نظام، کلاهخودهای سنسگین ننگهبان و سواره‌نظام سبک‌اسلحه نافوری با آن کلاه‌های چرمی تخت و پره‌ای مواج فرم‌شان همگی با بی‌نظمی در هم می‌آمیختند.» از آغاز زمان «روز ملخ» از ناتانیل وست است که با ترجمه فرید دبیرمقدم در نشر ماهی منتشر شده است.

ناتانیل وست از نویسندگان مهم قرن بیستمی ادبیات آمریکاست که پیش‌تر هم در ایران شناخته می‌شد. اولین‌بار در دهه ۴۰ بود که اثری از او با عنوان «دلشکسته» با ترجمه عبدالله توکل به فارسی منتشر شد و پس از آن هم کم‌وبیش ترجمه‌هایی از او منتشر شد. چند سال پیش نیز رضا غلیزاده یکی از آثار وست با نام «یک میلیون جرنیکی» را به فارسی ترجمه کرده بود.

«روز ملخ» از آثار مهم ناتانیل وست به شمار می‌رود. این در واقع چهارمین و آخرین زمان این نویسنده آمریکایی است. ناتانیل وست مدتی پس از انتشار این زمان در سی‌وهفت‌سالگی در تصادف رانندگی از دنیا رفت درحالی‌که در زمان مرگش شهرت زیادی نداشت و آثارش با اقبال زیادی روبه‌رو نبودند. مترجم «روز ملخ» در بخشی از پیشگفتارش درباره اقبال از آثار ناتانیل وست نوشته: «متقدان محافظه‌کار و دست‌راستی آثار او



را بیش‌از حد نپهیلستی و آخرالزمانی می‌شمردند و منتقدان رادیکال و چپ‌گرا نیز آنها را طنزآمیزتر از آن می‌دانستند که در ادبیات جدی و ضدفاشیستی رایج در دهه ۱۹۳۰ جای گیرند.» وست از دوستان نزدیک اسکات فیتز جرالد بود و در نامه‌ای به او درباره بازخورد «روز ملخ» نوشته بود: «تا به اینجا اوضاع از این قرار است: نقد‌های مثبت: ۱۵ درصد؛ نقد‌های منفی: ۲۵ درصد؛ حملات خصمانه شخصی: ۶۰ درصد؛ فروش: عملاً هیچ.»

فکر می‌کنم دست به نگارش زمان دیگری بزنم». وست البته فرصت نکرد زمان دیگری بنویسد و در حالی از دنیا رفت که شهرت زیادی نداشت. آثار وست در اواخر دهه ۵۰ به مرور با استقبال منتقدان و خوانندگان روبه‌رو شد و کم‌کم به زبان‌های دیگر هم ترجمه شدند. «روز ملخ» امروز از زمان‌های مهم انگلیسی قرن بیستم به شمار می‌رود.

«روز ملخ» زمانی است که به هالیوود پرداخته و به باور بسیاری این بهترین اثری است که با موضوع هالیوود نوشته شده است. وست در سال ۱۹۳۳ به هالیوود رفته بود و شروع به فیلم‌نامه‌نویسی کرد که به این ترتیب او شاهد شکل‌گیری صنعت عظیم سینما در آمریکا بود و در «روز ملخ» از منظر خودش این صنعت را به تصویر کشیده است: «از یک سو شخصیت‌های ناکام و به حاشه‌رانده شده این صنعت (سیاهی‌لشکرها، دلک‌های از رده خارج شده تئاتر‌های پیش‌افتاده و هنرپیشانی بی‌استعداد) و از سوی دیگر تماشاگران فریب‌خورده. طرقه آنکه در ابتدا عنوان زمان فریب‌خوردگان بود، اما وست کمی پیش از انتشار کتاب آن را تغییر داد. این فریب‌خوردگان مردمان مناطق سردسیر آمریکا هستند که بعد از عصری کار یکنواخت و طاقت‌فرسا و پس‌انداز اندکی پول به سرزمین آفتابی کالیفرنیا می‌آیند تا خود را غرق در رویاهای سازند که هالیوود وعده‌اش را به آنها داده بود؛ اما آنچه در واقعیت با آن مواجه می‌شوند سرخوردگی و از آن مهم‌تر ملال است.» وست در آثارش طنز درخشانی را به کار می‌برد و این ویژگی در «روز ملخ» هم دیده می‌شود. در اینجا با طنزی سازه ما حدس زده بودیم جریان از چه قرار است و این‌ها همان جزئیات است که در زمان رعایت شده است. تصور ما از تعلیق چیست؟ تعلیق یعنی کش‌دادن؟ این کلیت تعلیق است اما وقتی شخصیت موضوعی را درنیاخته ولی خواننده آن را دریافت‌ه است، ناچار ذهن مخاطب، حرف راوی را می‌پذیرد و وقتی آخر سر می‌فهمیم که حق با ما بوده دیگر زمان تمام شده و تعلیق به این صورت کاملاً در لایه زیرین زمان قرار گرفته است.

در چند سال گذشته تعلیق و شخصیت‌پردازی معطوف شده بود به داستان‌های پلیسی و روانکاوانه اما زمان «برده آهنین»، به‌عنوان یک اثر جامعه‌شناسانه، مواردی چون سیاست، تاریخ و حتی اخلاق را هم دربر می‌گیرد. قرار نیست شخصیت برای ما بازگوکننده عواطف و احساساتش باشد، بلکه باید مخاطب این موارد را پیدا کرده و به شخصیت نسبت دهد و این یعنی شخصیت‌باز؛ یعنی شخصیتی که برای کامل‌شدن، از تحیل ما کمک می‌گیرد و این ما هستیم که حامد، احمد امیدوار و حتی جای خالی جهانگیر فاتحی را می‌سازیم.

حداقل ترین کلمات جلو ببرد. البته در خلال زمان کلمات و اصطلاحاتی به چشم می‌آید که دقیقاً از همان شخصیت‌پردازی قوی زمان برمی‌آید. در کنار واژگان ادبی، رفتارها و اصطلاحاتی نیز وجود دارد که زمان را به تعادل درستی می‌رساند. در مورد روند فرمیک روایت زمان، نویسنده سعی کرده است قصه را تا حد امکان ساده تعریف کند و حتی در بخشی از روایت‌ها که حامد در حال مطالعه کتاب «شیر و سایه» است این نکته بیان می‌شود که قصه را می‌توان ساده تعریف کرد و حتی در برخورد با نویسنده و منتقدی این مورد دوباره تکرار می‌شود. اما شخصیت حامد انکار بین این دوراهی مدام به این‌سو و آن‌سوی مرز کلمات و اصطلاحات و خود واقعی‌اش می‌رود و می‌آید. گاهی نثر ساده و بی‌آلایش می‌شود و گاه به سمت نثر آهنگین می‌رود که خب این موارد تعمدی است و پیامی دارد که همان دوگانگی شخصیت در پیش‌در روند قصه است.

در مجموع می‌توان گفت که زمان «برده آهنین» از چند عنصر متفاوت بارز بهره می‌برد که این اثر را خاص‌تر می‌کند: اولین عنصر متفاوت روزنامه‌نگاری‌بودن راوی است. راوی این زمان روزنامه‌نگار است و حواشی و جزئیات روزنامه‌نگاری و جهان ادبیات را کاملاً و بدون خودسانسوری بیان می‌کند. این درحالی‌ست که علی شروقی خود روزنامه‌نگار است و آگاه نسبت به جزئیات موجود در این عرصه و کم‌تر نویسنده‌ای در ادبیات ما وجود داشته که این‌گونه به انتقاد از حرفه شخصی‌اش و بازنمایی آن بپردازد. همچنان‌که مثلاً یک پزشک هم هیچ‌وقت از حواشی کاری‌اش سخن به میان نمی‌آورد یا یک مهندس نمی‌آید اعتراف کند که فلان ساختمان را چه‌قدر سرسری ساخته است. اما این مهم‌ترین ادبیات است که می‌شود در آن تاخت‌وتاز کرد و همه‌چیز را گفت و حتی به انتقاد از حرفه خود پرداخت و این عنصر تفاوت باعث شده زمان «برده آهنین» متفاوت با آثار دیگری بشود که در آن‌ها از این امکان موجود در جهان ادبیات استفاده نمی‌شود.

دومین عنصر متفاوت در این زمان این است که «برده آهنین» از فصل‌های کوتاه تشکیل شده و در آن پیش‌های قصه و معنا و تعلیق همه در خدمت داستان است و خواننده را سردرگم نمی‌کند و این سبب می‌شود خواننده بتواند از خواندن زمان لذت ببرد. این روند و ساختار قصه کار هر شخصیت‌پردازی است. اصولاً راحت نوشتن در این زمان همگی هدف مشخصی دارند و می‌شود گفت هر کدام با ذهنیت‌ها، عواطف و نظرهایی کاملاً مختلف و متفاوت به‌سوی یک مسیر حرکت می‌کنند که البته نوع رسیدن‌ها متفاوت است. برای مثال موضوع پراهمیت مصاحبه با جهانگیر خان فاتحی از نظر احمد امیدوار یک مورد کاسبکارانه است. یا پیش‌های شخصی‌های خصوصی مثل پرنیان و از آن سو مهناز و مادر مهناز نیز گویای همین امر است که موضوع‌ها مشترک است اما دیدگاه‌ها متفاوت و این با نمانندن شخصیت‌هاست که در ذهن مخاطب ماندگار می‌شود. حتی جهان خان (منظور در این بخش شخصیت‌پردازی جهان خان نیست) همان شخصیتی است که پرنیان از او پرستاری می‌کند و جهانگیر فاتحی منظور نظر حامد نیست) در همان نقش کوتاه تصویری عمیق از نوع شخصیت‌پردازی و اهمیت شخصیت در این زمان را در ذهن مخاطب و پان‌بندی و ملاقات با منوچهر. خب ما در نیمه‌های زمان دریافتیم که خبری از ملاقات با جهانگیر خان فاتحی نیست اما از آن سو مکاتباتی با فاتحی برقرار می‌شود و سپس می‌فهمیم که احمد امیدوار استاد تقلید است و البته آگاه بر امور ادبیات و حتی پل ارتباطی حامد با جهانگیر خان. این مورد همان بافت است. شخصیت حامد برای ما همه‌چیز را برملا نمی‌کند اما همین که به موضوعی نمی‌نمی‌برد ما راهم به بیراهه می‌کشاند و این در حالی است که ما حدس زده بودیم جریان از چه قرار است و این‌ها همان جزئیات است که در زمان رعایت شده است.

سومین و آخرین عنصر متفاوت در این زمان به بافت قصه برمی‌گردد. اصولاً بافت قصه در ادبیات معاصر ما همیشه مورد توجه منتقدین و نویسندگان بوده است اما این پرداخت و صیقل‌دادن زمان، کاری مخاطب نیست اما از آن‌سو مکاتباتی با فاتحی برقرار می‌شود و سپس می‌فهمیم که احمد امیدوار استاد تقلید است و البته آگاه بر امور ادبیات و حتی پل ارتباطی حامد با جهانگیر خان. این مورد همان بافت است. شخصیت حامد برای ما همه‌چیز را برملا نمی‌کند اما همین که به موضوعی نمی‌نمی‌برد ما راهم به بیراهه می‌کشاند و این در حالی است که ما حدس زده بودیم جریان از چه قرار است و این‌ها همان جزئیات است که در زمان رعایت شده است.

تصور ما از تعلیق چیست؟ تعلیق یعنی کش‌دادن؟ این کلیت تعلیق است اما وقتی شخصیت موضوعی را درنیاخته ولی خواننده آن را دریافت‌ه است، ناچار ذهن مخاطب، حرف راوی را می‌پذیرد و وقتی آخر سر می‌فهمیم که حق با ما بوده دیگر زمان تمام شده و تعلیق به این صورت کاملاً در لایه زیرین زمان قرار گرفته است.

در چند سال گذشته تعلیق و شخصیت‌پردازی معطوف شده بود به داستان‌های پلیسی و روانکاوانه اما زمان «برده آهنین»، به‌عنوان یک اثر جامعه‌شناسانه، مواردی چون سیاست، تاریخ و حتی اخلاق را هم دربر می‌گیرد. قرار نیست شخصیت برای ما بازگوکننده عواطف و احساساتش باشد، بلکه باید مخاطب این موارد را پیدا کرده و به شخصیت نسبت دهد و این یعنی شخصیت‌باز؛ یعنی شخصیتی که برای کامل‌شدن، از تحیل ما کمک می‌گیرد و این ما هستیم که حامد، احمد امیدوار و حتی جای خالی جهانگیر فاتحی را می‌سازیم.